



# آن سوی ظاهر

## اشاراتی در باب وحی

این مقاله با اشاراتی تاریخی و کلامی به تبیین مفهوم وحی می‌پردازد و با تفکیک آن به معنای لغوی و اصطلاحی در نهایت نتیجه می‌گیرد که شاید با حفظ حواس ظاهر و حواس باطن از آسیب‌ها و آلودگی‌ها و پیشگیری از پرت شدن تصویرهای آلوده به دروغ در ذهن، بتوان به فهمیدن و پذیرفتن خاستگاه وحی نزدیک شد اما این فهمیدن به معنی آگاهی کامل از آن وادی مقدس نیست.

### علی طهماسبی

«وحی» در لغت به معنای اشاره سریع و گذراست اما به نظر می‌رسد که این تعریف به ویژه در عرصه دینی، چیز یا چیزهای دیگری را در خود مستتر دارد که با دقت بیشتر می‌توان آنها را از درون این تعریف بیرون کشید. وحی سخن گفتن به اختصار نیست بلکه از آن هم کوتاه‌تر است و حتی گاه نه با گفت و صوت که با سر و دست، چشم و ابرو وحی می‌شود. زکریا برای مدتی از سخن گفتن منع می‌شود ولی هنگام خروج از محراب خانه قدس، با اشاره به اطرافیان اش می‌فهماند که صبح و شام به نیایش خداوند بپردازند. در این داستان، «وحی» یا همان اشاره سریع، جانشین واژگان و الفاظ شده است.

نکته دیگری که در این داستان مشخص می‌شود این است که زکریا نمی‌خواهد با آن اشاره، روش نیایش را به قوم خود بیاموزد زیرا قوم او نیایش کردن را می‌دانند. «وحی» زکریا فقط به خاطر آن است که آنها صبح و شام یا روز و شب خداوند را نیایش کنند. قوم با این اشاره درمی‌یابند که واقعه مهمی در راه است. بنابراین مخاطبان زکریا درباره چگونگی نیایش کردن نیاز به توضیح مفصل ندارند بلکه با اشاره سریع زکریا، ذهن آنان معطوف به نیایش کردن می‌شود.

در داستان فوق، واژه وحی برای رساندن پیام زکریا به قوم بنی اسرائیل آمده است اما در داستان دیگری که مربوط به مادر موسی است، همین واژه برای رساندن پیام خداوند به مادر موسی آمده است.

در شرایطی که به دستور حکومت، تمامی نوزادان ذکور بنی اسرائیل باید کشته شوند تا از هر نوع قیام و شورش احتمالی آنان پیشگیری شود، زنی از بنی اسرائیل دور از چشم مأموران حکومت پستی می‌زاید. اولین دغدغه و هراسی

که زن را به اندیشه وامی‌دارد این است که چگونه نوزاد خود را از چشم مأموران حکومت پنهان نگاه دارد، او را به دست چه کسی بسپارد و کجا مخفی‌اش کند؟ به کوه و جنگل ببردش؟ در بیابان ره‌پوش کند؟ یا به نیل بیندازدش؟ تصور چندین صحنه گوناگون از سوی مادر برای یافتن راه نجات فرزند، امری بدیهی و طبیعی است اما مادر نمی‌داند کدام یک از این راه‌ها واقعا به نجات می‌انجامد.

قوم بنی اسرائیل رود بزرگ نیل را می‌شناختند. آنها حدود ۴۰۰ سال نسل اندر نسل در کنار آن زیسته بودند. نیل با آن نیزارها و پهنایی که دارد، یکی از مهم‌ترین راه‌هایی بود که اندیشه زن را به خود معطوف کرد. اما اگر فرزند خود را در نیل رها کند می‌تواند سبب نجات او شود؟ در اینجا جز احتیاج چندانی ندارد که هاتف غیب برایش به تفصیل شرح دهد که چه کند؛ فقط احتیاج به یک اشاره دارد، نیل، بیابان یا خانه؟ اگر هاتف غیب فقط یک اشاره کند کافی است؛ بقیه کار را زن خود می‌داند که چگونه انجام دهد؛ به‌ویژه آنکه این زن خود، مادر نیز هست و تمامی حواسش بی‌تاب دریافت یک اشاره راهگشاست. در نهایت وی با اشاره خداوند به نگرانی‌ها و دلواپسی‌ها «دور باش» می‌گوید و فرزند خود را به نیل می‌سپارد.

در هر دو داستان فوق، یعنی هم در داستان زکریا و هم در داستان مادر موسی که پیام به وسیله وحی به مخاطب القا می‌شود، مخاطب‌ها نسبت به آنچه مورد اشاره قرار می‌گیرد سابقه ذهنی و آشنایی کامل دارند؛ هم قوم زکریا می‌دانند که نیایش چیست و صبح و شام کدام است و هم مادر موسی نیل را به وضوح می‌شناسد.

آشنایی با آنچه به شخص وحی می‌شود، به صورت‌های مختلف پدید می‌آید؛ گاه مخاطب

وحی کسی است مانند مادر موسی که بدون آموزش دیگران، صحنه‌های گوناگون پیرامون خود را که در آن زیسته و تجربه کرده می‌شناسد و گاه مخاطبان وحی کسانی هستند مانند قوم زکریا که جزئیات نماز و نیایش را قبلا از کاهنان و معلمان دینی فرا گرفته‌اند. اشاره زکریا، تمامی آن آموزه‌ها را به یاد مخاطبان می‌آورد.

در قرآن واژه دیگری نیز هست که گاه مترادف با کلمه وحی آمده است؛ مثلا در یکی از آیات آمده است که آنچه از جانب خدا به نوح، ابراهیم، موسی و عیسی «وصیت» شده، همان است که از جانب خدا به محمد رسول (ص) وحی شده است.

معنای «وصیت» سفارش است؛ یعنی مطلبی را برای کسی توضیح دادن و از او پیمان گرفتن برای انجام دادن آن سفارش. اما وحی می‌تواند اشاره به مضمون همان سفارشی باشد که قبلا توضیح داده شده است. معنای تحت‌اللفظی واژه وحی عبارت بود از اشاره‌های «سریع و گذرا». اکنون می‌توان این تعریف را کامل‌تر بیان کرد و چنین گفت: «وحی عبارت است از اشاره‌ای سریع و گذرا به امری معهود» یا اینکه «وحی عبارت است از اشاره‌ای سریع و گذرا به چیزهایی که قبلا سفارش شده است».

به عنوان مثال در سوره مائده که برخی خوراک‌های حلال و پاکیزه را از برخی خوراک‌های حرام و ناپاک متمایز می‌کند، بیشتر بر حرمت قرار داده‌ها، حرمت ماه‌های حرام، حرمت جانوران که در ماه‌های حرام نباید صید شوند... تاکید می‌شود اما دستورات این سوره درباره جانوران حرام گوشت بسیار کلی است و جز چند نمونه کلی، شرح چندانی برای خوراکی‌ها نیامده است. باین حال در پایان این طرح کلی، اضافه می‌کند: «امروز حلال شده برای شما پاکیزه‌ها و خوراک آنانی که اهل کتاب هستند برای شما حلال است و خوراک شما برای

آنان حلال است و...»

منظور از «اهل کتاب» که در قرآن آمده، بیشتر پیروان آیین موسی و آیین عیسی هستند. اشاره به این مفهوم از سوی قرآن، می‌تواند تمامی آن احکام و دستوراتی را تداعی کند که قبلا در تورات درباره خوراکی‌ها به صورت مشروح و مفصل آمده است.

در بعضی داستان‌های دیگر که در قرآن آمده است، همین گونه تداعی‌ها پدید می‌آید؛ مانند داستان یوسف، مریم، ابراهیم و موسی؛ مثلا درباره داستان موسی و آنچه بر او واقع شد در سوره طه آمده است: «یا حدیث موسی به تو رسید؟ آن هنگام که آتشی دید، پس به خویشاوندان‌اش گفت...». ساختار پرسشی آغاز این داستان، به این معناست که تو این داستان موسی را می‌دانی و پس از آن، بی‌آنکه وارد جزئیات داستان شود، فرازهایی از آن را بیان می‌کند. اما این فرازها اگرچه از جهتی با آنچه در تورات آمده مشابه است ولی از جهت دیگری بسیار متفاوت است. به سخن دیگر، اهمیت طرح این فرازها در قرآن به سبب آن است که جهت و هدف داستان به گونه‌ای تبیین و تعیین شود که با اهداف نژادپرستانه یهود، آشکارا در تعارض قرار گیرد و به روشنی مشخص شود که داستان موسی را یهودیان به نفع قومیت و مالکیت خود تحریف کرده‌اند. طرح چنین فرازهایی با همین جهت‌گیری خاص، در داستان‌های ابراهیم، اسماعیل، یعقوب و یوسف بسیار برجسته و قابل تأمل است.

از این جهت شاید بتوان گفت که وحی، صرفا اشاره به همان داستان‌هایی نیست که یهودیان می‌گفتند و همه هم می‌دانستند بلکه اشاره به درستی‌ها و نادرستی‌هایی است که در آن روایات کهن راه پیدا کرده بود و به عنوان داستان پیامبران سلف نقل می‌شد. محمد رسول (ص)

نیز از داستان‌های پیامبران سلف مطلع بوده و جزئیات آنها را به‌طور مشروح می‌دانسته است اما حقیقی که در آن داستان‌ها گم شده و مورد غفلت قرار گرفته بود، از طریق وحی، واقع و حاصل شده است.

آنچه گفته شد، مربوط به واژه وحی در عرصه حواس ظاهر یا رابطه ذهن با تصویرها و تصویرهای برگرفته از محیط بیرون از ذهن بود. به سخن دیگر، واقعیت‌های پیرامون ما، تاریخ مکتوب یا روایات کهنی که از گذشته‌ها برای ما حکایت می‌کنند و صحنه‌های حوادثی که آدمیان به ذهن می‌سپارند، همه و همه، یک مجموعه تصویری محفوظ را در ذهن ایجاد می‌کنند. مجموعه‌ای که در آن ایجاد می‌شود، دارای منشأ بیرونی و عینی است؛ یعنی مایه‌ای از خارجی داشته یا هم‌اکنون نیز دارد؛ مانند تصویر آسمان، زمین، خورشید و ماه که در ذهن وجود دارد. هر اشاره کوتاه و سریعی که ذهن مخاطب را معطوف به بخش خاصی از این مجموعه تصویرها کند، می‌تواند آن بخش بیرونی و عینی را به ذهن فرابخواند و به‌طور گسترده مورد توجه قرار دهد. هر کس دارای حواسی سالم و حافظه‌ای معمولی باشد، می‌تواند اشاراتی را که درباره پدیده‌های هستی به او می‌شود دریابد و برای دیگران نیز توضیح دهد؛ از این جهت رسولان نسبت به مردم عادی هیچ مرتبی ندارند. اما وحی که اشاره به تصاویری گزیده شده یا داستان‌هایی است که همه می‌دانند، چگونه اتفاق می‌افتد؟ آیا بدون اطلاع و آگاهی از دغدغه‌هایی که در عمیق‌ترین لایه‌های روان انسان هستند یا از عمیق‌ترین لایه روان انسان منشأ می‌گیرند، می‌توان به جهان پیرامون خود و حوادثی که در هستی رخ می‌دهند، معنا و جهت بخشید؟

در عرصه دینی، غیر از جهان پیرامون و هستی محسوس، چیزهای دیگری هم هستند که مایه‌های خاکی ندارند و در لایه‌های پنهان روان آدمیان تعبیه شده‌اند؛ مانند سابق‌های ناشناخته‌ای که ترس‌ها و میل‌ها را در آدمی پدید می‌آورند یا آرزوهای بلندگی که نمی‌دانیم منشأشان چیست. از نگاه دینی، چیزی در انسان هست که مورد غفلت خود انسان قرار گرفته است، از آن رو که آن چیز چندان به حواس ظاهر در نمی‌آید. برای توضیح بیشتر می‌توان به داستان عهد خدا با آدم و با ذریت آدم توجه کرد.

«ذریست» عبارت از ذره‌هایی است که - به تعبیر دینی - در صلب آدم ابوالشجر وجود داشته‌اند. این ذرها در طول زمان از راه تولد و تناسل، شکل جنین، نوزاد و سپس صورت آدم‌ها را به خود می‌گیرند. عهد خدا با آدم، نوح و ابراهیم، عهدی با یک شخص نبوده است بلکه عهدی بوده با تمامی ذریتی که در آنها تعبیه شده است؛ یعنی عهدی با نسل آدم پیش از آنکه زاده شوند. به سخن دیگر، عهد آدم با خداوند، عهد با یک شخص واحد نیست بلکه عهد با تمامی «ذریت» او یعنی تمامی نسل‌هایی که هنوز تولد نیافته‌اند اما در تیره و پشت آدم حضور دارند نیز هست.

برای توضیح معنای وحی همین قدر می‌توان گفت که در تعبیرها و نگره‌های دینی، هر انسانی که از مادر متولد می‌شود، دارای خاطره‌ای ازلی نیز هست و این خاطره ازلی، معطوف به همان عهد میان خدا و نیای نخستین اوست. اما این خاطره به هیچ‌روی در عرصه آگاهی آدم قرار ندارد بلکه در عمیق‌ترین لایه‌های روان آدم تعبیه شده است؛ آدم‌هایی که مضمون و مشخصات آن را به درستی بلدند، فقط فشار و سنگینی‌اش را بر ذهن خود احساس می‌کنند.

به سخن دیگر، احتمالا آدم‌بودن آدم به این علت است که از اولاد همان آدم نخستین است اما دغدغه و بی‌تابی اولاد آدم شاید از این جهت باشد که نیمه‌ای پنهان و ناشناخته را در خود حس می‌کند؛ نیمه‌ای که راه یافتن به آن یا آگاهی از

آن بسی دشوار و گاه ناممکن می‌نماید؛ ناممکن از این جهت که ابزار فهم و درک آن، با ابزار فهم و درک اشیای پیرامون ما تا حدودی متفاوت است. شاید برای حل همین مشکل بوده که در قرآن از دو گونه دانش و حواس یاد شده است؛ یکی دانشی است برای شناخت جهان پیرامون که معمولاً با کلمه «علم» از آن نام می‌برد و دیگری دانشی است برای فهم جهان غیب یا برای درک آن نیمه پنهان که برایش کلمه «معرفت» را به کار می‌برد. همچنین برای این دو عرصه، دو گونه حواس هست که از آن با عنوان حواس ظاهر و حواس باطن یاد شده است؛ حواس ظاهر مانند «عین» (چشم) و «اذان» (گوش‌ها) و حواس باطن مانند «بصر» و «سمع». به کارگیری هر یک از این حواس، مستلزم رعایت نکته‌هایی متناسب با همان حواس است؛ مثلاً تلاش برای سالم نگه‌داشتن چشم و گوش، می‌تواند یکی از مثال‌های بارز آشکار رعایت این نکته‌ها باشد. اکنون کلمه وحی که به معنی اشاره‌ای سریع است، می‌تواند ذهن را به هر دو عرصه آشکار و پنهان یا به هر دو قلمرو ظاهر و باطن معطوف سازد. نزدیک‌ترین مثال برای این معنا، ممکن است همان نیمه پنهان یا نیمه پوشیده‌ای باشد که هر آدمی سنگینی آن را بر ذهن خود حس می‌کند؛ نیمه‌ای که از نگاه دینی، عهد خدا و انسان نیز در آن تعبیه شده است.

از آیات قرآن چنین برمی‌آید که هر آدمی در هر کجای زمان و زمین باشد، باز از اولاد همان آدم نخستین است که با خداوند گفت و شنیدها داشت و عهد و پیمان‌ها. از این جهت هر آدمی چه خود بلداند و چه ندانند، در نیمه پوشیده و پنهان روان خود، دارای همان نشانی‌ها و همان طرح کلی آغازین است. در آن طرح نخستین و درگیر و در شکل‌گیری زندگی آدم، به‌طور مستمر شاهد سفارش‌هایی از سوی خدا به آدم هستیم. خدا به آدم می‌گوید که او را برای چه منظوری آفریده است و به او نشان می‌دهد که به کدام مرتبه از کمال می‌تواند صبر و استقامت و در عین حال موانع و پرنگاه‌های سر راهش را به او یادآوری می‌کند.

به نظر می‌رسد که آن سفارش‌ها و نشانی‌ها و قول و قرارها که میان خدا و آدم طرح شده و به‌صورت نمادین در اسطوره‌های دینی آمده‌اند، همه به ذریت آدم نیز تسری یافته‌اند و با روان او یگانه و عجین و مکتوب شده‌اند؛ مانند نشانی‌هایی که در یک دانه بادام مکتوب است و آن دانه را در شرایط مناسب به سمت و سوی یک درخت بادام سوق می‌دهد.

در این راه، مشکل عمده آدمی این است که فقط با حواس ظاهر نمی‌تواند وارد آن عرصه پنهان شود و چون به حواس باطن چندین ارجی نمی‌نهد یا آسیب‌های بسیار بر حواس باطن وارد می‌سازد، مکتوبات ازلی در روان خود را ناخوانده رها می‌کند؛ بنابراین نیمه درونی و نیمه بیرونی‌اش رابطه هماهنگ خود را از دست می‌دهند. چنین فردی با آنکه هستی پیرامون خویش را خوب می‌شناسد اما نمی‌تواند از این هستی در جهت صبر و استقامت پیش‌بهره بگیرد. در واقع چون از معنای خود دور مانده، قادر نیست معنای جهان پیرامون خود را نیز دریابد. بنابراین آنچه گذشت می‌توان گفت که وحی برای محمد رسول الله (ص) تنها اشاره به تاریخ و جهان پیرامون نبوده بلکه اشاره‌ای به جهان غیب، «آیات انفس» و عرصه‌های ناپیدا از حواس ظاهر نیز بوده است. خداوند با وحی، به انسان شفه‌نشده میان ظاهر و باطن، حیات و زندگی سالم و همچنین صبر و

و فرجام را نشان می‌دهد.

### باز خوانی پیام رسولان سلف

قول برخی مستشرقان و نیز برخی منکران نبوت درباره قرآن این است که آنچه را پیامبر اسلام گردآوری کرده و به نام قرآن نام نهاده است، از راه مطالعه احوال پیشینیان و به‌ویژه از راه آشنایی با تورات و انجیل به دست آورده است؛ زیرا در قرآن مدام اشاره به داستان‌ها و حوادثی شده که پیش از پیامبر اسلام در کتاب‌های دینی یهود و نصرا به تفصیل آمده است. چیزی که این مستشرقان و منکران به دیده انکار به آن می‌نگرند عرصه دیگری است که در آن وحی، ذهن را معطوف به عمیق‌ترین لایه‌های روان انسان و همچنین روان عالم هستی می‌کند؛ عرصه‌ای که محمد رسول الله را با اشاره‌هایی صاعقه‌وار به فراسوی عالم گفت و صوت می‌کشاند و عهد میان خدا و انسان را یادآور می‌شود و نشانی‌های فرجام انسان و مقصود آفرینش را آشکارا به او می‌نمایاند.

بسیار محتمل است که این سخن هم به میان آید که تمامی آن نشانی‌هایی که به فرجام انسان مربوط است، از سوی پیامبران سلف - به‌ویژه در انجیل‌ها - نیز مطرح شده است و قرآن باز خوانی تازه‌ای از آنهاست. تذکری که در این مورد ضروری می‌نماید این است که آنچه به نام دین و به نام عهد خدا و انسان در تورات و انجیل‌ها آمده، آمیزه‌ای از پیام رسولان و ذوق و سلیقه متولیان است که پس از رسولان آمده‌اند. این نکته‌ای است که متألهان جدید در جهان مسیحیت نیز به آن اعتراف دارند. به عنوان مثال می‌توان عهد خدا با ابراهیم را در تورات مورد تأمل قرار داد. آیا عهد خدا با ابراهیم، همان گونه که در تورات آمده، عهدی برای مالکیت سرزمین‌های نینل تا فرات برای بخش معینی از ذریت ابراهیم بوده است؟ آیا خداوند به بهانه‌های غیرموجه و نژادپرستانه، فقط ذریت یعقوب را خاندان برگزیده خود قرار داده است و دیگر ملت‌ها و قوم‌ها طفیلی آفرینش هستند؟

از آن مهم‌تر آیا رابطه انسان با آفریدگار برای برخورداری انسان از مالکیت بر چیزهاست؟ محور عمده داستان‌هایی که درباره ابراهیم و یعقوب و یوسف در تورات آمده، «داشستن»، مالکیت و سلاطه بر دیگران است. آیا این نشانی‌هایی که کاهنان یهود برای رستگاری انسان می‌گویند درست است؟ از مطالعه آیات قرآن در مورد بنی اسرائیل این نکته آشکار می‌شود که آنچه بنی اسرائیل بر سر پیام موسی آورد، تنها مقاری تحریف‌های ساده نبود بلکه یک وارونگی حیرت‌انگیز هم بود که با هیچ ابزار علمی و با هیچ فلسفه‌ای نمی‌شد آن را به گونه‌ای شفاف بر صلا کرد مگر آنکه محمدرسول الله از همه این روایت‌ها، داستان‌ها و خبرها عبور کند و به همان نقطه‌ای برسد که موسی رسیده بود؛ یعنی به همان وادی مقدسی که هیچ‌کس جز موسی نمی‌توانست در آن گام بگذارد. چه فرق می‌کند که این وادی مقدس در طور سینا باشد یا در غار حرا؟ محمدرسول الله هنگامی که در آن وادی حضور پیدا کرد به همان گونه که موسی در خلوت طور سینا با آن حقیقت پنهان آشنا شد، با آن عرصه آشنایی حاصل کرد. آنگاه محمد توانست درستی‌ها و نادرستی‌هایی را که در مکتوبات یهود به نقل از موسی آمده بود، تشخیص دهد و سپس به عنوان پیام وحی برای دیگران باز نماید. بنا بر آن آنچه گذشت، کلمه و وحی در قرآن به هر دو عرصه آشکار و پنهان مربوط است و چنان می‌نماید که وحی برای محمدرسول الله مربوط

به هر دو عرصه غیب و شهادت بوده است؛ یعنی اشارات برآمده از عالم غیب از یک‌سو و آنچه آگاهی محمد از عالم عین و جهان پیرامون حاصل کرده از سوی دیگر، در یک تاقی معنی‌دار قرار گرفته‌اند و قرآن حاصل این تاقی معنی‌دار است.

به سخن دیگر، اگر قرآن صرفاً حاصل مطالعه و تأمل‌های محمد (ص) در متون یهود و نصرا بود، در حد یک روایت و نقد علمی بر آن روایات باقی می‌ماند و بعید بود که بتواند راه تازه‌ای نسبت به فرجام انسان بنماید و تمدنی بزرگ و پایا ایجاد کند. از سوی دیگر، اگر قرآن صرفاً حاصل اشارات غیبی می‌بود، بدون هیچ پیش‌زمینه‌ای و بدون آگاهی محمدرسول الله از داستان‌های تورات و انجیل، آنگاه این پیام قرآن ناقص می‌نمود که تنها به فرازهایی از داستان پیشینیان اشاره کرده است. به تعبیر دیگر، هنگامی که در سوره طه می‌گوید «هل اتاک حدیث موسی»، چنان است که هم پیامبر و هم اعرابی که مخاطب قرآن بودند، داستان موسی را می‌دانستند و حالا کلام وحی می‌خواهد باز خوانی تازه‌ای از همان داستان ارائه دهد. همچنین لزومی نداشت که قرآن، آن همه به تاریخ گذشته انبیا و حوادث پیشینیان اشاره مستقیم و غیرمستقیم بکند و حتی لازم نبود که محمدرسول الله به عنوان یک انسان امین و در دوره مشخصی از تاریخ، برای چنین کاری انتخاب شود.

### مبادی وحی

اگر وحی را صرفاً اشاره سریع به وقایع و حوادث تاریخ و جهان پیرامون در نظر بگیریم، شاید هر کس بتواند با به‌کارگیری حافظه، قدرت تخیل، دقت و سنجش علمی، از محیط پیرامون خود چیزهایی را گردآوری کند و مجموعه تازه‌ای را پدید آورد، داستانی بسراید و قوانین و مقرراتی را به ناسب زمان و مکان وضع کند. مهم نیست که زمان گذشته چه خبری یا چه کسی باشد، مهم این است که چیزهایی مورد اشاره در دسترس حواس ظاهر قرار داشته باشد و استفاده از حواس ظاهر هم که برای همگان میسر است.

اما هنگامی که مضمون وحی را اشاره به آیات انفس و اشاره به فرجام انسان تلقی کنیم، آنگاه برای فهم چگونگی آن، گرفتار بسیاری از حس و گمان‌ها می‌شویم. به تعبیر دیگر، اشاره به داستان گذشتگان، اشاره به وقایعی است که قبلاً پدید آمده‌اند اما اشاره به آینده انسان و سر نوشت جهان بشری، اشاره به وقایعی تازه و نآ آمده است که با هزاران اما و اگر مواجه است.

آیا به راستی چنین فرجامی که قرآن برای انسان می‌گوید پدید خواهد آمد؟ گاه تردیدها به انکار نیز کشیده می‌شوند. این حس و گمان‌ها و این تردیدها و انکارها درباره فرجام خویش، اگر سرگردانی و پلاتکلیفی برای ما پدید نمی‌آورد، مشکل چندانی نداشتیم اما مسئله این است که ما به هر حال نگران فرجام و عاقبت خود نیز هستیم.

آنچه در این عرصه مورد توجه است حدیث فرجام است. از نگاه دینی، تردیدهای ما درباره چگونگی وحی، تردید درباره آن خاطره ازلی و آن نشانی‌های فرجامی است که در عرصه پنهان وجود خود ما مستترند.

به سخن دیگر، حاصل وحی - یعنی قرآن - برای آن است که مخاطب بتواند با قرائت آن، پنهان‌ترین لایه‌های روان خود را قرائت کند و بی‌آنکه از واقعیت جهان پیرامون غافل شود، نشانی فرجام و عاقبت خود را از درون خود بیابد. شاید به همین دلیل بوده است که قرآن را «ذکر» (یاد) نامیده‌اند و محمدرسول الله را «مذکر»؛ یعنی کسی که ما را یادآوری می‌کند و ما را به یاد چیزی می‌اندازد که از آن غفلت ورزیده‌ایم. این مسئله مربوط به خود ما نیست؛ مسئله‌ای که می‌توانیم خود را با آن به‌ثمر برسانیم. ♦